

هو العليم

سلسلہ مباحث سیر و سلوک قرآنی

قرآن مجید

تفکر

متن کا مل سخنرانی



حجۃ الإسلام والمسلمین
استاد سخاوی



مجلس اول : پنجشنبه ۷ شوال المکرم ۱۴۳۹ (۹۷/۳/۳۱)

مسجد المنتظر

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۲ | لزوم حفظ دست‌آوردهای ماه مبارک رمضان و جبران کاستیها |
| ۳ | راه تهذیب نفس عزم جدی می‌خواهد |
| ۴ | حرکت کردن به سمت خداوند راحت‌ترین حرکت‌هاست |
| ۴ | مروری اجمالی بر چهار منزل اول |
| ۵ | منزل پنجم: تفکر |
| ۵ | بحث تفکر در قرآن کریم |
| ۶ | شبهه‌نهی از تفکر و پاسخ به آن |
| ۶ | انواع تفکر: |
| ۶ | ۱. تفکر غلط |
| ۶ | ۲. تفکر فوق‌توان: (الف) فوق‌توان همه انسان‌ها (ب) فوق‌توان اکثر انسان‌ها |
| ۷ | چند مثال برای تفکر فوق‌توان |
| ۸ | ۳. تفکر در حد توان |
| ۸ | تفکر، یکی از واجبات شرعی است |
| ۹ | فلسفه تنوع واژه‌ها در قرآن کریم |
| ۱۰ | به هر میزان که عاشق و دلداده قرآن باشیم، به همان میزان فهم قرآن نصیب ما خواهد شد |

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ
 النَّامُوسِ الْأَكْبَرِ وَ الْحُجَّةِ الْمُنتَظَرِ وَ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مِنْهَجَهُ وَ اسْلُكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ

لزوم حفظ دست آوردهای ماه مبارک رمضان و جبران کاستی‌ها

ماه مبارک رمضان با همه خیر و برکت و رحمت و کرامت و رضوانی که در آن بود، به سر رسید. حال ما هستیم و حفظ آنچه به دست آوردیم و اصلاح کاستی‌هایی که داشتیم. راه کمال و تهذیب نفس همین است؛ اگر کسی حالاتش را که در شب‌ها و روزهای ماه مبارک بهتر شده بود، حفظ کند، راه به سمت ملکوت را برای خودش باز گذاشته است و الا مدام در باز و بسته می‌شود.

از آقا امام باقر علیه السلام نقل شده که حمران بن اعین نزد حضرت می‌آید و سؤالاتی می‌پرسد. آنگاه وقتی می‌خواهد بیرون برود، از حضرت می‌پرسد: آقا! زمانی که ما خدمت شما هستیم حال خیلی خوشی داریم، ولی وقتی بیرون می‌رویم حال ما برمی‌گردد؟! حضرت توضیحاتی فرمودند؛ آنگاه فرمودند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله همین حال را پیدا کرده بودند، وقتی به خدمت آن حضرت رسیدند عرضه داشتند: ما از نفاق بر خودمان می‌ترسیم! نکنند منافق شده باشیم! آقا فرمودند: چه طور؟ عرض کردند: وقتی خدمت شما می‌رسیم تحت تأثیر موعظه‌ها و تذکرات شما و آن حالی که دارید و فرمایشاتی که می‌فرمایید قرار می‌گیریم، و دل‌های ما از دنیا منقطع گشته و حال خوشی پیدا می‌کنیم، و هر چه در دست مردم است و به آن اهمیت می‌دهند برای ما بی‌اهمیت می‌شود، و اگر کسی به ما بدی کند می‌خواهیم از او بگذریم، و نزدیک است که بهشت و جهنم را ببینیم! آنگاه وقتی از نزد شما بیرون می‌رویم، و با زن و بچه و کار و کاسبی و همسایه و... درگیر می‌شویم، دوباره به آن حالت سابق برمی‌گردیم!

البته این موعظه و ذکر رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که چنان تأثیری در مخاطب ایجاد می‌کند که او را به ملکوت، نزدیک می‌نماید.

حضرت فرمودند: البته این نفاق نیست؛ بعد حضرت قسم خوردند و فرمودند: «وَاللَّهِ لَوْ تَدُوْمُونَ عَلَي الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ

بِهَا لَصَافِحَتِكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَي الْمَاءِ»^۱ اگر بر آن حالت بمانید، به ملکوت می‌رسید!

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ... عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ فَدَخَلَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ سَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَمَّا هَمَّ حُمْرَانُ بِالْقِيَامِ قَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ أُخْبِرْكَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ لَنَا وَ أَمْتَعْنَا بِكَ أَنَا نَاتِيكَ فَمَا نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى تَرَقَّ قُلُوبُنَا وَ تَسْلُوْ أَنْفُسُنَا عَنِ الدُّنْيَا وَ يَهْوُونَ عَلَيْنَا مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ثُمَّ نَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ فَإِذَا صِرْنَا مَعَ النَّاسِ وَ الثُّجَّارِ أَحْبَبْنَا الدُّنْيَا قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا هِيَ الْقُلُوبُ مَرَّةً تَصْعَبُ وَ مَرَّةً تَسْهَلُ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَمَا إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ص قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَحَافُ عَلَيْنَا النَّفَاقَ قَالَ وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْنَا وَ رَعَبْنَا وَ جَلْنَا وَ نَسَبْنَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَانَا نَعَابِنُ الْآخِرَةَ وَ الْحِجَّةَ وَ النَّارَ وَ نَحْنُ عِنْدَكَ فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ سَمِعْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نُحَوَّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَانَا لَمْ نَكُنْ عَلَي شَيْءٍ أَ فَتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص كَلَّا إِنَّ هَذِهِ حُطُوتِ الشَّيْطَانِ فَيَرِغِبُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اللَّهُ لَوْ تَدُوْمُونَ عَلَي الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافِحَتِكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَي الْمَاءِ وَ لَوْ لَا أَنْتُمْ تَذُنُّونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يَذُنُّوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهُ فَيَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَفْتَنُ تَوَابٍ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ قَالَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۲۳)

[ترجمه: سلام بن مستبیر گوید: من در خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین (یکی از اصحاب آن حضرت) وارد شد، و از چیزهایی از آن حضرت پرسید،

راه به ملکوت رسیدن سخت نیست؛ فقط کافی است انسان آن چه را که کاسبی کرده است خراب نکند. در این صورت آن چه انسان تحصیل نموده است انباشته می شود و راه را باز می کند. اما اگر مدام کاسبی کند و مدام بر باد بدهد، در این صورت هیچ وقت برای او سرمایه ای حاصل نخواهد شد.

راه تهذیب نفس عزم جدی می خواهد

راه تهذیب نفس، نیاز به تحصیلات و ویژگی های خاص و هوش آن چنانی ندارد و عموم مردم نیز می توانند این راه را طی نمایند. این راه، در عین اینکه اقرب راهها و نزدیک ترین طُرُق برای وصول به مقصود بوده و هیچ ویژگی و تخصصی نمی خواهد و همیشه هم باز است، اما می بینیم از همه راهها، مشکل تر است! شاهد آن هم این که وقتی کسی در این راه وارد می شود می بیند جلو نمی رود! ما الان عالم های بسیاری در زمینه های مختلف، مثل ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست شناسی، پزشکی، معماری، فقه و رشته های دیگر داریم، اما چند انسان کامل داریم؟! گفته اند:

عالم شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

البته عالم شدن آسان نیست! به هر صورت این راه برای همه باز و از همه راهها نزدیک تر است، ولی رونده آن از همه کمتر است! سر آن این است که این راه، عزم جدی می خواهد و البته معارض هم دارد. هر کس که در راههای دیگر پیش می رود، نفسش با او مساعدت می کند، چه بخواهد نفر اول بوکس جهان شود و چه نفر اول پزشکی جهان، یا نفر اول در هر رشته دیگری؛ به هر حال نفس خوشش می آید که من نفر اول و از اقران برتر شوم، یا مثلاً در کلاس حوزه یا دانشگاه از بقیه برتر شوم. همه اینها مساعداتی است که نفس با ما دارد و شیطان نیز هیچ وقت مزاحم طالب علم - اگر علمش را با تهذیب همراه نکند - نمی شود و با او کاری ندارد.

مرحوم محمدتقی مجلسی رحمته الله - پدر علامه محمدباقر مجلسی رحمته الله صاحب بحار الأنوار - که از علماء بزرگ عصر خودشان و متخلق و اهل سلوک و عمل بودند؛ هم عالم و هم اهل معرفت و کمالات نفسانی بودند، شرحی دارند بر کتاب شریف «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه»^۲ - که یکی از چهار کتاب مرجع فقهی شیعه است - در شرح قسمت آخر آن کتاب که مربوط به یکسری روایات اخلاقی است می فرمایند:

شیطان کاری به طالب علم ندارد، چرا مزاحم طالب علم نیست؟ چون علوم ما مزاحم شیطان نیست؛ او به ضرر طالب علم کاری نمی کند چون علم ما به ضرر شیطان نیست. انسانها نوعاً علوم را - به طور خودآگاه یا ناخودآگاه - برای تأمین آبرو و عزت و شرف و تأمین حوائج دنیوی و به دست آوردن حرمت و جایگاه و عزت و شهرت می خواهند. در حقیقت همه علوم برای این است که «من» انسان تثبیت شود؛ و کسب علم، مقدمه ای شده است برای هوی و هوس و در خدمت هوی و هوس بودن، و واضح است که شیطان مزاحم این کار نمی شود. اما همین که انسان می خواهد به سمت خداوند حرکت کند و به دنبال راه نزدیک به سوی خداوند باشد، می بیند نفسش او را همراهی نمی کند، تنبل می شود، شیطان سراغ او می آید، و همه این جریان به راه می افتد برای این که او را منع کند. کسی که برای کنکور روزی ۱۴ تا ۱۶ ساعت درس می خواند، نمی تواند چهل روز مرتب به مدت چهل دقیقه با نشاط قبل از اذان بلند شود؟! این کار سختی است؟!

↳ پس همین که خواست برخیزد به امام باقر عرض کرد: من شما را آگاه کنم - خداوند عمر شما را دراز کند و ما را به وجود شما بهره مند سازد - که ما خدمت شما میرسیم و از نزد شما بیرون نمیرویم تا اینکه (در نتیجه) دلهای ما نرم شود، و جانهای ما از (نداشتن) این دنیا تسلی یابد، و آن چه از این اموال و دارائی که در دست مردم است بر ما خوار و پست شود، سپس از نزد شما بیرون میرویم و همین که (دوباره) پیش مردم و تجار رویم دنیا را دوست بداریم؟ (این چگونه است؟) گوید: آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا اینها دلهاست که گاهی سخت شود، و گاهی هموار و آسان. سپس فرمود: هر آینه یاران محمد (ص) عرض کردند: ای رسول خدا ما بر نفاق از خودمان ترسناکیم؟ آن حضرت فرمود: چرا از آن می ترسید؟ عرض کردند: هنگامی که نزد شما هستیم و شما ما را متذکر کنید و به آخرت تشویق کنید، از خدا می ترسیم و در دنیا را (یکسره) فراموش کنیم و در آن بی رغبت شویم تا آنجا که گویا آن حضرت را به چشم خود ببینیم و بهشت و دوزخ را (بنگریم) و چون از خدمت شما برویم و داخل این خانه ها گردیم، و بوی فرزندان را بشنویم و زنان و خاندان را بنگریم از آن حالی که نزد شما داشتیم برگردیم به حدی که گویا ما هیچ نداشته ایم (و شما را ندیده و خدمت شما نبوده ایم و آن حال قبلی را نداشته ایم) آیا شما از این که این تغییر حالت نفاق باشد بر ما می ترسید؟ رسول خدا (ص) به آن ها فرمود: هرگز (این نفاق نیست)، اینها وسوسه های شیطان است که شما را به دنیا تشویق کند، به خدا سوگند اگر شما به همان حالی که به آن خودتان را توصیف کردید می ماندید هر آینه فرشتگان دست در دست شما می گذاردند (و بدون وسیله) روی آب راه میرفتید، و اگر نبود که شما گناه میکنید سپس از خدا آموزش (آن گناه را) خواهید هر آینه خداوند خلقی می آفرید تا گناه کنند و سپس از خدا آموزش خواهند و خداوند آنها را پیامرزد، و به راستی مؤمن در گناه افتد (یا به امتحان در گناه گرفتار شود) و بسیار توبه کند، آیا نشنیده ای گفتار خدای عز و جل را (که فرماید): «همانا خداوند دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه جوانان را» (۲۲۲/بقره) و (نیز) فرماید: «و آموزش خواهید از پروردگار خویش سپس بازگشت کنید بسوی او» (۳/هود).

۲. نام این شرح «روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه» می باشد که در ۱۴ مجلد به چاپ رسیده است. مباحث اخلاقی از ابتدای جلد ۱۲ مطرح گردیده است.

ایشان می‌فرماید: اگر دیدید شیطان با شما کاری ندارد، خوب تأمل و فکر کنید که چرا شیطان با شما کاری ندارد؟! و چرا به شما مهلت داده است؟!^۳

بعد ایشان می‌فرماید: بیش از چهل سال است که در اصفهان (که در آن زمان هم پایتخت فرهنگی و هم پایتخت ظاهری و هم درخشان‌ترین حوزه بوده که بزرگانی مثل مرحوم صدر المتألهین علیه السلام داشته است) تدریس و موعظه می‌کنم، و تا کنون با بیش از صد هزار نفر کار کرده و آنها را تربیت نموده‌ام، (بعد با حسرت می‌گویند): اما یک نفر نیافتیم که اهل راه باشد! صد هزار نفر به فضای علم - به صورت تخصصی و یا نیمه تخصصی - آمدند ولی یک اهل راز را برای این طریق نیافتیم!

حتی فرزند خودشان - یعنی مرحوم ملا محمدباقر مجلسی علیه السلام - را هم اهل راه نیافتند! البته این اهل راه نبودن، تنقیصی بر ایشان نیست، بلکه ایشان عالم ظاهری بود و مثل پدر در راه سلوک باطنی - آن طوری که مشهور است - قدم نهادند، و بلکه بسیاری از اوقات فرمایشات ایشان مخالف عرفان و این مسیر هم بوده و در رد عرفان هم نکاتی دارند. عرفا این طور نیستند که مثلاً بگویند این فرزند من است و لذا اسراری را به او بگویم! نه! چیزی نمی‌گویند.

حرکت کردن به سمت خداوند راحت‌ترین حرکت‌هاست

به هر صورت باید به این نکته توجه داشته باشیم که آن چه برای آن آمدیم و برای همان اینجا دور هم جمع می‌شویم، هم خیلی سهل و آسان است و هم خیلی صعب و دشوار. بارها عرض کرده‌ایم که طی راه خداوند، راحت‌تر از یک لیوان آب خوردن و سخت‌تر از کندن همه کوه‌های روی زمین است. برای کسی که واقعاً و خالص بخواهد و اراده کرده باشد و در مسیر آن قرار بگیرد، خیلی راحت، و برای کسی که خواست واقعی نداشته باشد و مدام باید زور بزند، خیلی سخت است. راه خداوند به زور نیست، بلکه رفتن در سراسیمگی است. اصلاً خدایی که زوری باشد، خدا نیست. خداوند محبوب همه، جمال مطلق، کمال مطلق و مغناطیس جان‌هاست. حرکت آهن به سمت آهن‌ربا آن هم آهن‌ربایی با قدرت بی‌نهایت، معنا ندارد با سختی باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۳

اصل کلمه تسبیح، از «سَبَّحَ» به معنای شنا کردن است؛ حرکت در آب و در هوا را «سَبَّاحَة» می‌گویند^۴، چون حرکتی بدون اصطکاک و راحت است. به سمت خداوند حرکت کردن، راحت‌ترین حرکت‌هاست.

اگر می‌بینیم داریم تلاش می‌کنیم ولی حرکت نمی‌کنیم، آن طرف مشکل ندارد، بلکه اشکال از طرف ماست، این طرف است که مانع و عایق دارد، و الا او انسان را جذب می‌کند.

پس اگر گفتیم خدایا خواست من این است که به تو برسم ولی می‌بینیم به زور حرکت می‌کنیم، باید در خواسته خود تردید کنیم. پس اگر بخواهیم و از طرف ما مانعی نباشد، باید برسیم چرا که از آن طرف مانعی وجود ندارد.

به هر صورت انسان باید این موانع را کنار بگذارد. و یکی از راه‌های آن این است که اگر چیزی را به دست آورد، سعی کند از دست ندهد و برنگردد. باید روی آن چه که در ماه رمضان به دست آورده‌ایم مقداری تحفظ کنیم و سعی در حفظ آن داشته باشیم.

مروری اجمالی بر چهار منزل اول

بحث انابه را تمام کردیم. البته نکاتی در این بحث وجود دارد که دیگر اقتضاء جلسه نیست و نیز نکاتی وجود دارد که اهل حقائق قرآنی باید برای ما توضیح دهند و فراتر از عقل ماست!

به هر حال در بحث توبه و انابه، هم مراتبی لحاظ می‌شود و هم تفاوت‌هایی در اینها وجود دارد که به مقداری که اقتضاء مجلس ما بود، با هم گفتگو کردیم.

اجمالاً چهار منزل اول با هم در یک فضا قرار دارند، یعنی:

— فرد اول بیدار می‌شود [یقظه]؛

— و بعد از بیداری، از کوتاهی‌ها پشیمان می‌شود و برمی‌گردد [توبه]؛

۳. سوره مبارکه حشر (۵۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱؛ و نیز: سوره مبارکه صف (۶۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، برای خدا تسبیح می‌گوید».

۴. السَّبْحُ: المَرَّ السَّرِيعُ فِي الْمَاءِ، وَ فِي الْهَوَاءِ، يُقَالُ: سَبَّحَ سَبَّحًا وَ سَبَّاحَةً. (مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۳۹۲)

— سپس عزم بر خیر پیدا می‌کند که از این به بعد باید خوب باشد و گذشته را اصلاح نماید، بنابراین محاسبه می‌کند که من کجا کم و کسر دارم [محاسبه]؛

— وقتی محاسبه کرد و مشکلاتی را دریافت نمود، عزم بر رفع مشکلات می‌کند که آن برگشت و اصلاح قبلی را اصلاح نماید [انابه].

منزل پنجم: تفکر

بعد از طی این چهار منزل، طبعاً باید تیزبینی و ریزبینی بیشتری داشته باشد که این، با «تفکر» حاصل می‌شود. و از اینجا به بعد، باب تفکر باز می‌شود.

البته نکته‌ای هم وجود دارد و آن این که رابطه این تفکر با قبل و بعد چیست؟ منزل پنجم در منازل صدگانه، بحث «فکر و تفکر» است و منزل ششم، منزل «ذکر» است. فکر و ذکر، تفکر و تذکر.

بحث تفکر در قرآن کریم

در کتاب کریم، حدود هجده مورد بحث فکر بیان شده است. بعضی از افرادی که به تعبد قشری مشغول هستند، با فکر و تفکر رابطه خوبی ندارند؛ و بعضاً می‌گویند در قرآن، این بحث زیاد نیامده و بیشتر چیزهای دیگری آمده است!

اولاً این که اگر چیزی - ولو یک مرتبه - در قرآن آمد، برای رشد و نجات و وصول انسان، اهمیت حیاتی دارد. مثلاً «صمد»^۵ که از مهم‌ترین صفات خداوند است، فقط یک بار در قرآن آمده است؛ یا مثلاً «فطرت»^۶ و بحث «خلافت و امانت الهی»^۷ فقط یک بار در قرآن آمده‌اند، در حالی که اینها، کلیدی‌ترین آیات قرآن و کلیدی‌ترین مفاهیمی است که رابطه حق و خلق هم در آن نهفته است.

بسیاری از چیزها یک بار در قرآن آمده است ولی یک بار آمدن، دلیل اهمیت کم آن نیست. به عنوان مثال نام رسول اکرم ﷺ^۵ مرتبه در قرآن آمده است ولی نام حضرت موسی ﷺ^{۱۳۴} مرتبه، آیا این به معنای آن است که رسول اکرم ﷺ^۵ یک سی‌ام حضرت موسی ﷺ^{۱۳۴} اهمیت دارد؟! البته تکرارها در قرآن یکسری نکاتی دارد که گاهی اوقات از باب تذکر به اهمیت است، ولی همیشه این طور نیست، یعنی تکرارها در بعضی موارد علت دیگری دارد که فعلاً بحث ما در این نیست.

پس باید توجه داشت که:

اولاً تفکر به کرات در قرآن آمده است؛

ثانیاً به فرض که یک بار آمده باشد، همان یک بار هم کفایت می‌کند. «خمس»^۸ نیز یک بار در قرآن آمده است. و خیلی از موارد دیگر - چه در دستورات عملی و احکام، و چه در موارد مربوط به خُلقیات و تهذیب درون و باطن، و چه در موارد مربوط به اعتقادات و تکوین - ممکن است یک بار در قرآن آمده باشد ولی این که یک یا دو بار آمده، ملاک نیست.

بنابراین قرآن یا دارد امری را که در آن فهم هست، تأیید می‌کند و صحه می‌گذارد - البته تهییج می‌کند نه اینکه فقط صحه بگذارد - که این، تأیید امری است که عقل به آن می‌رسد؛ و یا دارد امری را که عقل به آن نمی‌رسد و فوق عقل است، تبیین کرده و هدایت ابتدایی را عرضه می‌نماید.

۵. اشاره به سوره مبارکه اخلاص (۱۱۲)؛ آیه کریمه ۲: اللَّهُ الصَّمَدُ .

۶. اشاره به سوره مبارکه روم (۳۰)؛ آیه کریمه ۳۰: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ وَلَكِن كَأَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!».

۷. اشاره به سوره مبارکه احزاب (۳۳)؛ آیه کریمه ۷۲: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا «ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتاقتند، و از آن هراسیدند اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را شناخت و به خود ستم کرد)».

۸. اشاره به سوره مبارکه انفال (۸)؛ آیه کریمه ۴۱: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْأَيْتَامِ وَ الْمَسْكِينِ وَ آبْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ عَامِنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجُمُعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی‌ایمان) [روز جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

شبهه نهی از تفکر و پاسخ به آن

یکی دیگر از مواردی که بعضی از افراد - که بیشتر صبغه اخباری‌گری دارند و مقداری هم عزیزان مکتب تفکیک - مطرح می‌کنند این است که می‌گویند در بعضی از روایات، از تفکر نهی شده است. باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که امر به تفکر، در قرآن و روایات، فوق حد این بیان است و آنقدر روشن است که نزدیک به ضروری است، و اصلاً خداوند برای عدم تفکر، تویخ می‌فرماید. الا اینکه تفکر انواعی دارد:

انواع تفکر:

۱. تفکر غلط

یک نوع تفکر، تفکر غلط است که انسان را جهنمی می‌کند، إن شاء الله بعداً توضیح آن خواهد آمد.

در قرآن می‌فرماید: **إِنَّهُ وَفِكْرٍ وَ قَدَّرَ * فَفَتَلِ كَيْفَ قَدَّرَ**^۹ فکر کرد و فکرش او را جهنمی نمود! بعداً باید بگوییم آن فکری که انسان را جهنمی می‌کند چه ویژگی‌هایی دارد؛ البته که از چنین فکر کردنی نهی شده است.

۲. تفکر فوق توان: (الف) فوق توان همه انسان‌ها (ب) فوق توان اکثر انسان‌ها

یک نوع تفکر، تفکری است که فوق توان است؛ یا فوق توان همه انسان‌هاست که نهی همگانی به آن خورده است، مثلاً از فکر کردن در ذات خداوند - این که ببینیم چگونه است؟ چیست؟ ... - نهی شده است.^{۱۰} و یا فوق توان عمومی است نه همه انسان‌ها، مثل نهی از غور فکری و ذهنی در متشابهات، یعنی انسان به متشابهی فکر کند و از لحاظ ذهنی روی آن تفکر و تمرکز نماید، که در این صورت هر چه تفکر و تمرکز انسان بیشتر باشد، بیشتر سقوط می‌کند. به همین علت انسان نباید راجع به چیزی که به نتیجه نمی‌رسد و نمی‌تواند آن را حل و فصل کند، تفکر نماید. حال چه این متشابه، آیه‌ای از قرآن یا روایتی از روایات و یا رفتاری از امام معصوم علیه السلام و یا فعلی از افعال حق تعالی باشد. اگر انسان قدرت حل آن را ندارد و هر کاری می‌کند می‌بیند دارد به محکمی آسیب می‌زند و جایی از اعتقادات او را تخریب می‌کند، نباید به آن فکر کند و از این موارد، کم نداریم.

قِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ.^{۱۱}

«إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ عِيَةِ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ»^{۱۲}

[امور بر سه قسم‌اند:] یا مطلوبیت آن برای ما روشن است؛ و یا عدم مطلوبیت آن برای ما روشن است؛ و یا فراتر از ذهن ماست و ما نمی‌توانیم با ذهنمان روشن کنیم که درست است یا غلط، در این گونه موارد باید توقف کرد، چون وقتی که نمی‌توانیم آن را حل کنیم اگر مدام بخواهیم با آن دست و پنجه نرم کنیم، دست و پنجه خودمان نرم می‌شود! مثل پرنده‌ای که در اتافی حبس شده و نمی‌داند راه خروجش کجاست؟ عاقلانه‌ترین کار برای این پرنده آن است که آرام بنشیند، و الا اگر پرواز کند، خودش را به در و دیوار می‌زند تا هلاک شود، چون نمی‌داند راه خروجش کجاست!

از این موارد، فراوان است؛ و بسیاری از کسانی که از دین خارج شدند، به دلیل عدم رعایت همین موارد بوده است. مثلاً کتاب‌های مربوط به شبهات را خوانده‌اند در حالی که ذهن آنها کشش آن مطالب را نداشته است. اصلاً این یک حکمت حکیمانه است که فقها فرموده‌اند

۹. سوره مبارکه مدثر (۷۴)؛ آیات کریمه ۱۸ و ۱۹.

۱۰. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود:

[۱] [قال رسول الله ﷺ]: تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ. (نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۳۸۹)

[۲] [وقال ﷺ]: تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ، وَلَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّكُمْ لَم تَقْدِرُوا قَدْرَهُ. (البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۷۲۵)

[۳] [قال أمير المؤمنين عليه السلام]: مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَحَدًا. [و في رواية اخرى]: مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ. (عيون الحكم و المواعظ (الليثي)، ص: ۴۴۹ و ۴۵۶)

[۴] ... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۹۳)

[۵] [قال الصادق عليه السلام]: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ. (المحاسن، ج ۱، ص: ۲۳۷)

۱۱. [قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام]: «... إِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ.» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۸)

[۲] قَالَ الصَّادِقُ ع: «وَقِفْ عِنْدَ كُلِّ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ، فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ خَيْرِ الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ» (مختصر البصائر، ص: ۳۸۸)

۱۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۸.

خواندن کتب ضالّه حرام است، نه از باب این که آن کتاب، حرف‌های درستی زده و من می‌ترسم شما بفهمید و از دین برگردید! بلکه چون حرف‌های غلطی زده و شما قدرت تحلیل آن را ندارید؛ و اگر کسی می‌خواهد بخواند، حتماً باید یا احاطه داشته باشد و بتواند جواب دهد و یا بتواند به جواب‌های منطقی که عقلش درک می‌کند، دسترسی داشته باشد.

در بحث ماه مبارک رمضان، می‌خواستیم شبهاتی را که به عنوان نقد و تناقضات قرآن، به آن وارد کرده‌اند، به دوستان بدهیم تا مطالعه کنند و بعد در مورد آنها گفتگو کنیم. بعداً دیدیم که اگر بتوانیم پاسخ آن شبهات را در ماه مبارک بگوییم، شاید شرعاً کار حرامی انجام داده باشیم.

بنابراین نمی‌شود همه چیز را خواند و همه حرف‌ها را شنید، چون در این صورت، شبهه پشت شبهه به وجود می‌آید. اگر بعضی از اینها را به یک طلبه فاضل بدهند، شاید نتواند به راحتی حل کند! نه اینکه آن شبهه خیلی سخت است، بلکه شاید ما خیلی کم کار کردیم! به هر صورت حل و فصل بعضی از این امور و موضوعات، فوق توان انسان است، در چنین مواردی نهی شده است که انسان راجع به این گونه موضوعات فکر کند، و امر شده که محکّمات را اخذ نماید که این امور، بسیار زیاد است.

چند مثال برای تفکر فوق توان

بعضی از مواردی را که شاید شبهه ایجاد نکند، مثال بزنیم:

در بعضی از روایات دلیل قیام امام حسین علیه السلام این طور ذکر شده است که: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ»^{۱۳} می‌فرمایند: «مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟»، همین معنا در زمان ده امام معصوم دیگر هم بوده که به حق عمل نمی‌شده و از باطل نیز جلوگیری نمی‌شده است، ولی هیچکدام قیام نکردند!

یک امام با دختر خلیفه ازدواج می‌کند، پدر آن امام خلیفه را در جمع ضایع می‌کند!^{۱۴}

فردی از خراسان نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت چرا شما قیام نمی‌کنید؟! در خراسان صد هزار نفر مرید دارید که شیفته شما هستند! حضرت به او می‌فرمایند داخل این تنور شو! این پا و آن پا کرد و... حضرت به او فرمودند بنشین! و او نشست.

مدت زمانی گذشت تا اینکه فردی به نام هارون مکی وارد شد. حضرت به او فرمودند داخل تنور برو! عرض کرد چشم! کفش هایش را برداشت و داخل تنور رفت!

حضرت رو کردند به آن مرد خراسانی و فرمودند در خراسان چند نفر مثل این داریم؟^{۱۵} من چنین سربازی می‌خواهم! یعنی حضرت

از دعوت او آزمون گرفتند. ولی امام حسین علیه السلام از مردم آزمون نگرفتند و وقتی نامه نوشتند، حضرت راه افتادند!

۱۳. وَقَالَ ع فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ: إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَتْ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَزْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيَا لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. (تحف العقول، النص، ص: ۲۴۵)

[ترجمه: امام حسین علیه السلام هنگامی که رهسپار کربلا بودند فرمود: به راستی، دنیا تغییر چهره داده و ناشناخته گشته و نیکی آن در حال نابودی است و از آن جز رطوبتی که در ته ظرفی مانده و جز زندگی و بال آور، همچون چرا گاهی که جز گیاه بیماری‌زا و بی‌مصرف چیزی در آن نمی‌روید، باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دست برنمی‌دارند؟! به طوری که مؤمن حق دارد که به مرگ و دیدار خدا مشتاق باشد. به راستی، من چنین مرگی را جز سعادت ندانم و زندگی در کنار ظالمان را جز هلاکت نخوانم! همانا مردم دنیاپرستند و دین از سر زبان آنها فراتر نرود و دین را تا آنجا که زندگی شان را رو به راه سازد بخرانند و چون در بوته آزمایش گرفتار شوند دینداران اندک گردند.]

۱۴. اشاره به ازدواج امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عباسی لعنة الله عليهم.

۱۵. حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ مَأْمُونِ الرَّقِيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ سَيِّدِي الصَّادِقِ ع إِذْ دَخَلَ سَهْلُ بْنُ حَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَكُمْ الرَّأْفَةُ وَ الرَّحْمَةُ وَ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْإِمَامَةِ مَا الَّذِي يَمْنَعُكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَقٌّ تَقَعُدُ عَنْهُ وَ أَنْتَ تَجِدُ مِنْ شِبَعَتِكَ مِائَةَ أَلْفٍ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ ع اجْلِسْ يَا خُرَّاسَانِيُّ رَعَى اللَّهُ حَقَّكَ ثُمَّ قَالَ يَا حَنْفِيَةَ أَشْجَرِي التَّشْوِيرَ فَسَجَرْتَهُ حَتَّى صَارَ كَالْحَمْزَةِ وَ ابْيَضَّ عُلُوهُ ثُمَّ قَالَ يَا خُرَّاسَانِيُّ قُمْ فَاجْلِسْ فِي التَّشْوِيرِ فَقَالَ الْخُرَّاسَانِيُّ يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ أَفَلْنِي أَقَالَكَ اللَّهُ قَالَ قَدْ أَقَلْتُكَ فَيَبْنِمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ هَارُونَ الْمَكِّيُّ وَ نَعَلَهُ فِي سَبَابَتِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ ع أَلَيْكَ النَّعْلُ مِنْ يَدِكَ وَ اجْلِسْ فِي التَّشْوِيرِ قَالَ فَالْقَى النَّعْلُ مِنْ سَبَابَتِهِ ثُمَّ جَلَسَ فِي التَّشْوِيرِ وَ أَقْبَلَ الْإِمَامُ يُحَدِّثُ الْخُرَّاسَانِيَّ حَدِيثَ خُرَّاسَانَ حَتَّى كَانَتْ شَاهِدَ لَهَا ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا خُرَّاسَانِيُّ وَ انْظُرْ مَا فِي التَّشْوِيرِ قَالَ فَفَقَمْتُ إِلَيْهِ فَرَأَيْتُهُ مُتَرْبَعًا فَخَرَجَ إِلَيْنَا وَ سَلَّمَ عَلَيْنَا فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ ع كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا فَقُلْتُ وَ اللَّهُ وَ لَا وَاحِدًا فَقَالَ ع لَا وَ اللَّهُ وَ لَا وَاحِدًا أَمَا إِنَّا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاَصِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۲۳۷)

[ترجمه: مأمون رقی گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شده سلام کرده نشست. عرض کرد یابن رسول الله چقدر شما رؤف و

بالاخره کدام درست است؟! آیا بعد از دعوت، حضرت باید تا ببینند یارانشان صادق هستند و تا کجا صادق هستند؟! یا اینکه نباید امتحان کنند؟!

آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به عبدالله بن عمر که در مدینه با ایشان بیعت نکرد فرمودند اشکال ندارد. اصحاب حضرت گفتند حداقل یک ضامن بیاورد! چون بیعت نکردن یعنی عملاً خلیفه را به رسمیت نمی شناسد و این بوی کارشکنی و قیام می دهد. عبدالله بن عمر گفت من ضامن ندارم! چرا ضامن بیاورم؟! مگر زور است؟! حضرت فرمودند: «أَنَا كَفِيلُهُ»^{۱۶} من ضامن او می شوم، رهایش کنید! این برخورد حضرت در مدینه بود. ولی وقتی قیس بن سعد را برای فرو نشانیدن شورش مردم به مصر فرستادند فرمودند هر کس از بیعت سر باز زد، با او با شمشیر برخورد کن!^{۱۷}

رفتاری که امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از آنها دادند عجیب بود؛ رئیس آنها را - که عایشه بود - با احترام به مدینه فرستادند در حالی که او در حقیقت خون ده تا هجده هزار نفر را ریخته بود و از عوامل اصلی فتنه به شمار می رفت!^{۱۸} آنقدر این رفتار حضرت غیر قابل هضم بوده که از سه امام - امام سجاد، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام - (و به نظرم از امام هادی علیه السلام نیز) سؤال کردند که این چه کاری بود؟! چرا برخورد نکردند؟! و از این دست امور، فراوان است. اگر ما نمی توانیم این گونه مسائل تاریخی و یا بعضی از آیات قرآنی را حل کنیم، وظیفه ما این است که در مورد آن فکر نکنیم؛ البته نه اینکه مطلقاً فکر نکنیم، بلکه بر اساس دستور العملی که خواهد آمد، باید عمل نماییم. گام اول آن، توقف فعالیت های ذهنی است. که توضیح آن را بعداً عرض خواهیم کرد.

بنابراین بسیاری از مسائل هستند که توضیح بیشتری دارند، و لکن از فهم ما فراتر می باشند. و متشابهات از همین دسته اند؛ متشابه یعنی چیزی که از ذهن شما بالاتر بوده و هنوز برای شما حل نشده است؛ ولی وقتی آن متشابه برای انسان حل شد و در محدوده فهم ذهن او قرار گرفت، دیگر از تشابه می افتد و محکم می شود.

۳. تفکر در حد توان

پس آنچه نهی شده است عبارت است از: تفکر غلط و تفکر فوق توان - یا فوق توان همه انسان ها و یا فوق توان اکثر انسان ها؛ اما از تفکر در حد توان، نه تنها نهی نشده، بلکه به آن امر کرده اند و برای عدم آن، توییح نموده اند. و به اعتقاد بنده، جزو امور واجب است.

تفکر، یکی از واجبات شرعی است

یکی از واجبات شرعی ما، «تفکر» است که معمولاً جزء واجبات ذکر نمی شود. البته شما باید واجبات خود را از فقیه و مرجع خودتان بگیرید، بنده که اصلاً فقیه نیستم! این نکته مقدماتی و اول است.

و از آنجایی که ممکن است برای طرح دقیق بحث تفکر، فرصتی دیگر پیش نیاید، لذا سعی می کنیم که در همینجا با دقت و وسعت بیشتری به آن پردازیم، چون ممکن است دیگر تکرار نشود.

مهربان هستید شما امام هستید چرا دفاع از حق خود نمی کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر زن دارید. فرمود بنشین خراسانی خدا جانب تو را رعایت کند. به کنیزی بنام حنیفه فرمود تنور را بیفزود. تنور افروخته شد چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد. بعد رو به مرد خراسانی نموده فرمود برو بنشین داخل تنور. خراسانی شروع به التماس نموده یابن رسول الله مرا به آتش مسوزان. از جرم من درگذر خدا از تو بگذرد. فرمود تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکی وارد شد یک کفش خود را به انگشت گرفته بود عرض کرد السلام عليك يابن رسول الله. امام فرمود نعلین را از دست بیانداز برو داخل تنور بنشین. نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی به صحبت کردن از جریانه های خراسان مثل اینکه در خراسان بوده بعد فرمود خراسانی برو بین در تنور چه خبر است به جانب تنور رفتم دیدم چهار زانو در تنور نشسته از تنور خارج شد به ما سلام کرد امام علیه السلام فرمود از اینها در خراسان چند نفر پیدا می شود؟ عرض کرد به خدا قسم یک نفر هم نیست نه به خدا یک نفر پیدا نمی شود فرمود ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر می دانیم.]

۱۶. «... وَ جَاءُوا بِإِبْنِ عَمْرِو قَالُوا يَا بَعْ قَال لَا حَتَّى يُبَايِعَ النَّاسُ قَالَ أَتَيْتِي بِكَفِيلٍ قَالَ لَا أَرَى كَفِيلًا قَالَ الْأَشْتَرُ دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ دَعُوهُ أَنَا كَفِيلُهُ...» (بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۲، ص: ۷)

۱۷. «... وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْكُمْ قَيْسَ بْنِ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيَّ أَمِيرًا فَوَازِرُوهُ وَ أَعِينُوهُ عَلَى الْحَقِّ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَى مُحْسِنِكُمْ وَ الشَّدَّةِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ وَ الرَّفْقِ بِعَوَامِكُمْ وَ خَوَاصِّكُمْ...» (الغارات (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۱۲۹) و نیز: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص: ۵۴۹.

۱۸. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، ص: ۲۴۶؛ ترجمه تاریخ طبری، ج ۶، ص: ۲۴۷۱.

فلسفه تنوع واژه‌ها در قرآن کریم

نکته بعد اینکه: ما در قرآن، واژه‌هایی برای فکر کردن و واژه‌هایی برای عقل داریم. مثلاً «عقل»^{۱۹}، «حجر»^{۲۰}، «حجی»^{۲۱}، «نهی»^{۲۲}، «لب»^{۲۳} و... واژه‌هایی هستند که برای عقل به کار می‌رود.

قرآن کتاب دقت‌های ویژه است؛ گاهی انسان واقعاً در مقابل آیات، عاجز می‌شود؛ می‌فهمد آیه چه چیزی می‌فرماید، اما این که واقعاً چه حقیقتی را می‌خواهد منتقل کند، نمی‌فهمد.

به عنوان نمونه خداوند در آیه شریفه **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ**^{۲۴} چه چیزی را می‌خواهد به ما بفهماند؟ آیا فقط می‌خواهد بفرماید در اینها نشانه‌هایی برای عاقلان است؟! این که همان ترجمه است!

یا مثلاً آیه شریفه **ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**^{۲۵} «خداوند بر عرش و نظام وجود مستولی شد!» چه چیزی را می‌خواهد بفرماید؟ چه فهمی را می‌خواهد منتقل کند؟ اینکه گفته شود «خداوند به همه چیز احاطه دارد» صرفاً ترجمه است. و البته تفسیر قرآن، غیر از این است.

به اعتقاد بنده بیش از شصت درصد قرآن تفسیر نشده و در حد ترجمه بوده است، منتها ترجمه‌ای مفصل‌تر.

یکی از راه‌های انتقال مفاهیم آیات به صورت دقیق، آن تنوعی است که یا با واژه‌ها و یا با عبارات می‌خواهد به ما منتقل کند. مثلاً یک

جا می‌فرماید: **لَا يَصْدَعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ**^{۲۶} و در جای دیگری می‌فرماید: **لَا فِيهَا عِوَجٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ**^{۲۷}

هر دو را تقریباً یک چیز معنا کرده‌اند. ولی خداوند چه حقیقتی را در بهشت از حالات بهشتیان با **يُنْزِفُونَ** می‌خواهد بفرماید و چه

حقیقتی را با **يُنْزِفُونَ** می‌خواهد بفرماید؟

از این موارد در قرآن بسیار زیاد است که با تغییر عبارات یا تغییر واژه‌ها می‌خواهد حقیقتی را برساند. به عنوان نمونه برای سکوت

کردن، چند واژه داریم، مانند: «صَمَّتْ»^{۲۸}، «سكوت»، «نَصَّتْ يَا أَنْصَات»^{۲۹}. برای بعضی از مفاهیم، بالغ بر بیست یا سی واژه وجود دارد.

۱۹. مانند آیه کریمه ۴۴ از سوره مبارکه بقره: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!».

۲۰. مانند آیه کریمه ۵ از سوره مبارکه فجر: **هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ** «آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست؟!».

در مجمع البیان می‌فرماید: «الحجر العقل وأصله المنع» [ترجمه: الحجر: عقل و خرد را گویند و اصل آن منع است...] (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص: ۷۳۴)

۲۱. «حجی» از ریشه «حجو» و به معنای عقل است. (کتاب العین، ج ۳، ص: ۲۵۸؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص: ۱۶۵؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص: ۱۲۳ و...)

از این ریشه، در قرآن کریم به کار نرفته، ولی در روایات اهل بیت علیهم‌السلام استعمال گردیده است؛ مانند عبارتی که در زیارت جامعه کبیره به کار رفته است: «السَّلَامُ عَلَى أَيْمَةِ الْهُدَىٰ وَ مَصَابِيحِ الدُّجَىٰ وَ أَعْلَامِ التَّقَىٰ وَ ذَوِي الثُّهَىٰ وَ أَوْلِيِ الْحِجْبِ وَ كَهْفِ الْوَرَىٰ وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَىٰ وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنَىٰ وَ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْأَوْلَىٰ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ» (کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۵۴۵)

۲۲. مانند آیه کریمه ۵۴ از سوره مبارکه طه: **كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ** «هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است!».

۲۳. مانند آیه کریمه ۲۹ از سوره مبارکه ص: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ** «این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده‌ام تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند!».

۲۴. سوره مبارکه طه (۲۰)؛ قسمتی از آیات شریفه ۵۴ و ۱۲۸.

۲۵. سوره مبارکه أعراف (۷)؛ قسمتی از آیه شریفه ۵۴؛ و نیز در پنج آیه دیگر از قرآن.

۲۶. سوره مبارکه واقعه (۵۶)؛ آیه شریفه ۱۹: «اما شرابی که از آن درد سر نمی‌گیرند و نه مست می‌شوند!»

۲۷. سوره مبارکه صافات (۳۷)؛ آیه شریفه ۴۷: «شرابی که نه در آن مایه تباهی عقل است و نه از آن مست می‌شوند!»

۲۸. مانند آیه کریمه ۱۹۳ از سوره مبارکه أعراف: **وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَادِقُونَ** «و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی‌کنند و برای شما یکسان است چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید؟!».

۲۹. مانند آیه کریمه ۲۰۴ از سوره مبارکه أعراف: **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** «هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت خدا شوید!».

به عنوان مثال، تفاوت دقیق «اوبه» [از ریشه اوب] ۳۰ و «نوبه» [از ریشه نوب] ۳۱ در چیست؟ بررسی این تفاوت‌ها، کار یک لغوی نیست که بگوید کتاب «العین» یا کتاب «مفردات» و یا کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» چه گفته‌اند! اصلاً بیان این تفاوت‌های دقیق، کار مفردات نیست و شاید از دور - و گاهی اوقات هم به صورت اشتباه - در بعضی از مفردات قرآن بیان شده است. بیان این حقائق، کار یک حکیم عارف راه رفته اهل علم عمیق است. البته اصل آن، کار اهل بیت علیهم‌السلام است که اگر بخواهیم «اواب» بشویم چه کار باید بکنیم؟ و آیا اصلاً باید اواب بشویم و در سطح ما هست یا نه؟ باید آیه را برای ما باز کنند که «اوبه» مربوط به چه کسانی و در چه فضایی است؟ چه مقدماتی لازم دارد؟ چه آثار و نتایجی را دارد؟ ویژگی‌های آن کدام است؟ راه وصول به آن چیست؟ ... ما فقط یک کلمه شنیده‌ایم که مثلاً حضرت ابراهیم علیه‌السلام اواب و کثیر الرجوع بود. خب «تواب» هم یعنی کثیر الرجوع! حضرت ابراهیم علیه‌السلام چه مرتبه‌ای را حائز شد که صفت اواب را پیدا کرد؟ و امثال اینها.

به هر میزان که عاشق و دلداره قرآن باشیم، به همان میزان فهم قرآن نصیب ما خواهد شد

إن شاء الله حقائق قرآن باز می‌شود. امام زمان علیه‌السلام تشریف بیاورند تا بعد بفهمیم قرآن چه عظمتی دارد! اصلاً ما نمی‌فهمیم قرآن چه عظمتی دارد! فقط یکسری کلمات متشابه و شبیه به هم در ذهنمان وجود دارد، و همین نفهمیدن حقائق باعث شده است تا بسیاری از اوقات پرسیم اینها چیست؟! و همین‌ها نیز برای ما منشأ شبهه می‌شود. چیزی که خیلی بلند است برای کسی که خیلی کوتاه است، قابل فهم نیست! ولی هر کس به میزانی که در قرآن کار کند، فهم نصیبش می‌شود. و بنا نیست نهایی‌ترین حرف‌ها، نصیب هر کسی بشود. هر کسی به اندازه استحقاقش! اگر بنا باشد همه معارف قرآن را به همه کس بدهند، این که مخالف عدالت است. قرآن برای کسی که عشق و هم و غمش، چیز دیگری است اصلاً نقاب نمی‌اندازد.

عروس حضرت قرآن، نقاب آن‌گه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد بیند از غوغا ۳۲

اینکه انسان بسیاری از اوقات می‌خواهد این مطالب را به دست بیاورد، این یک هوس علمی و یک کنجکاوی است که مثلاً ببیند این کلمه با آن کلمه چه فرقی دارد؟ و کنجکاوی هم جزء غرایز است. یکی از شهوات انسان کنجکاوی و یکی از انواع آن، کنجکاوی در امور علمی است که البته بد نیست، ولی شأن قرآن بسیار بالاتر از این است که انسان، اطفاء غریزه کنجکاوی خود را در قرآن بکند. قرآن به کسی رخ نشان می‌دهد که عاشق تمام عیار قرآن باشد، کار کند، وقت بگذارد، دلداره قرآن باشد، با قرآن زندگی کند، با قرآن بخوابد، با قرآن بیدار شود و انس او با قرآن باشد.

امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: «لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي» ۳۳ اگر همه بمیرند و تنها من و قرآن باشیم، ابداً احساس تنهایی و وحشت نمی‌کنم. چرا حضرت این گونه‌اند؟ چون با قرآن انس دارند. خلاصه اینکه یکسری مفاهیم راجع به «عقل» داریم و یکسری مفاهیم راجع به «تفکر»؛ مفاهیم راجع به تفکر مثل: «فکر»، «تمییز»، «تدبّر» و «وَزْع».

بنابراین اول باید معنای لغوی و اصطلاحی تفکر را بدانیم و آنگاه بدانیم که مفاهیم مشابه آن به چه معناست؟ و همچنین آیاتی را که در مورد تفکر بحث کرده، اجمالاً بررسی کنیم؛ و نیز بدانیم که مبانی تفکر و الزامات و آثار و نتایج آن چیست؟ و ویژگی‌های تفکر صحیح و تفکر غلط کدام است؟ و اصلاً در چه اموری باید فکر کرد؟ چگونه باید فکر کرد؟ ... إن شاء الله در جلسات آینده گفتگو خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین

۳۰. مانند آیه کریمه ۳۰ از سوره مبارکه ص: «وَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهٗ رَءُوْبٌ» (ما سلیمان را به داوود بخشیدیم چه بنده خوبی! زیرا همواره به سوی خدا بازگشت می‌کرد (و به یاد او بود)).

۳۱. مانند آیه کریمه ۷۵ از سوره مبارکه هود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ» (چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (بسوی خدا) بود).

۳۲. دیوان سنایی، قصیده شماره ۷.

۳۳. «... عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحَشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِي وَ كَانَ ع إِذَا قَرَأَ مَالِكٌ يَوْمَ الدِّينِ يَكْرَهُهَا حَتَّى كَادَ أَنْ يَمُوتَ.» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۶۰۲)

[ترجمه: اگر همه مردم که ما بین مشرق و مغرب هستند بمیرند من از تنهایی هراس نکنم پس از آنکه قرآن با من باشد، و آن حضرت علیه السلام شیوه‌اش این بود که هر گاه مَالِكٌ يَوْمَ الدِّينِ را می‌خواند آنقدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود بمیرد.]